

در گفت‌وگو با حمید حسام مطرح شد

«کونیکو یامامورا» یک سفیر فرهنگی تمام عیار است

حمید حسام متولد سال ۱۳۴۰ در همدان و فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد ادبیات فارسی از دانشگاه تهران است. حسام که سابقه حضور در دفاع مقدس را دارد رویکرد اصلی اش در نویسندگی نیز روایت مجاهدت‌های رزمندگان دفاع مقدس است و آثار درخشانی نیز در کارنامه خود دارد. او در کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» به سراغ سوزهای خاص رفته است که در این گفت‌وگو به این اثر می‌پردازیم.

■ **بر اساس مقدمه‌ای که در کتاب مطرح شده، شما در سال ۹۳ با خانم سیا بابایی آشنا شدید. کمی از این آشنایی برایمان بگویید.**

آشنایی بنده با خانم کونیکو یامامورا (سبا بابایی) به سفری برمی‌گردد که به همراهی تعدادی از جانبازان عزیز برای شرکت در مراسم سالگرد بمباران اتمی هیروشیما به ژاپن دعوت شده بودیم و ایشان در گروه ما به‌عنوان مترجم حضور داشتند، این سر‌آغاز آشنایی ما بود و یک خُسن اتفاقی دست داد که در سفر طولانی تهران تا دویو و توکیو من به‌شکل اتفاقی کنار صندلی ایشان قرار گرفته بودم و همین باعث شد که مقداری با نگاه و دیدگاه‌هاش به ماجرای هیروشیما و همچنین جانبازان کشور خودمان آشنا شوم. این سفر بعد از ۱۰ روز به پایان رسید و بنده احساس کردم که یک سوزِ بی‌پدیل و بی‌کسراری را پیدا کردم. از این جهت که ما انسان ژاپنی مسلمان داریم، مادر شهید ایرانی هم زیاد داریم، ولی

«مادر شهید ژاپنی مسلمان» فقط یک نفر داریم و آن هم خانم بابایی است. این موضوع البته اوج افتخار و بزرگی ایشان است چرا که ماجراهای ایشان فقط به مادر شهید بودن ختم نمی‌شود. در سفر هیروشیما نکته بسیار جالبی که به نظر من آمد این بود که ایشان در سن هفت سالگی به‌واسطه مشاهده غیرمستقیم (چرا که شهر ایشان فاصله‌ای با هیروشیما داشته) از بمباران هیروشیما با وقایع آشنا بود و اخبارش را می‌شنید و حتی بعدها با بازمانده‌های این فاجعه بزرگ تاریخی زندگی می‌کرد. در کنار این، بعد از اینکه به ایران می‌آید و انقلاب به پیروزی می‌رسد ایشان در صحنه‌های مختلف حضور جانانه و فعال دارند و به‌شکلی بجز محمد و سلمان دیگر بچه‌های رزمنده را هم بچه‌های خودش می‌دانسته. من این را به‌عنوان مقدمه عرض کردم و می‌خواهم به این نتیجه برسم که ایشان وقتی در مقام مترجم، حرف‌های بازماندگان هیروشیما را برای ما از ژاپنی به فارسی برمی‌گرداند، از لحاظ عاطفی عکس‌الععمل خیلی خاصی نداشت و مثل یک مترجم معمولی فقط مطالب را نقل می‌کرد که این بازمانده هیروشیما، حرف و خاطراتش این است. اما از طرفی وقتی خاطرات بچه‌های جانباز شیمیایی ایرانی را برای ژاپنی‌ها به زبان ژاپنی ترجمه می‌کرد، من می‌دیدم گوشه چشمش اشک نشسته و این خیلی برای من حکایت داشت و بسیار مطلب رمزآلودی شد که ایشان وقتی مطالب ایرانی‌ها را برای ژاپنی‌ها ترجمه می‌کند، احساس خاصی به او دست می‌دهد و می‌شود گفت اشک او درمی‌آمد و همه می‌بینند اما از آن سمت وقتی در حال ترجمه قصه ژاپنی‌هاست، این واکنش را نمی‌بینیم. این نکته برای من بسیار جالب بود و وقتی بعدها با ایشان بیشتر حشر و نشر کردم، دیدم این اشک انعکاس یک معرفت عمیق و ریشه‌دار از اسلام، ایران و بعد بچه‌های رزمنده است که این خودش برای بنده یک گره قصه‌ای خوبی ایجاد کرد که مشتاق شدم به‌دنبال کتاب بروم.

■ **آیا ظرفیت این کتاب صرفاً، به ژاپنی بودن خانم بابایی منحصr می‌شود یا ابعاد دیگری هم در زندگانی ایشان وجود دارد که باعث استقبال مردم از این کتاب شده است؟**

قطعاً منحصr به ملیت ایشان نمی‌شود و اتفاقاتی که در زندگی برایش رخ داده در واقع یک تابلوی کاملی از چند موضوع است که من تیرتورا به آنها اشاره می‌کنم. موضوع اول زیستن و بزرگ‌شدن در فضای ژاپن، در سال‌های پانچ جنگ جهانی دوم است که قطعاً برای خواننده کتاب مروری به تاریخ خواهد بود. چرا که خواننده وقتی در حال خواندن کتاب است و قصه کونیکو هفت ساله را می‌شنود، از ماجرای بمباران‌های خیلی سنگین و وحشتناکی که امریکایی‌ها در نقطه‌نقطه و جای‌جای ژاپن داشتند هم چیزهایی را خبردار می‌شود و اوجش هم بمباران اتمی هیروشیما است. پس از یک زاویه مخاطب با تاریخ آشنا می‌شود. در کنار این خواننده، با فرهنگ زیستی و اجتماعی ژاپن وسنت‌هایشان آشنا می‌شود و خواننده متوجه می‌شود در گذر زمان (یعنی بعد از جنگ جهانی دوم) این فرهنگ و زیست به مرور رنگ باخته و ویژگی‌ها و آیین‌های زیبایی که در فرهنگ ژاپنی‌ها بوده به جهت دخالت غربی‌ها و استحاله فرهنگشان تحت‌تأثیر قرار گرفته است. نکته سوم آشنایی با تفکر اعتقادی از جهت دخت هفت ساله و خانواده‌اش در ژاپن است. به هر حال این شخص و خانواده‌اش بودایی با گرایش شینتویسم هستند. در واقع شینتو، آیین و تفکر اعتقادی است که بخشی از بودایسم حساب می‌شود و بیشتر در ژاپن طرف‌دار داشته و دارد. خواننده با سنت‌های فکری و مذهبی خانواده یامامورا که شامل پدر، مادر، خواهرها و برادرش است، آشنا می‌شود. از این جهت اینها را در کتاب آوردیم که در آینده نچندان دوری که وقتی ایشان به ایران می‌آید، قطعاً خواننده اینها را بین آیین شینتو و آیین شیعه، بین اسلام و بودایسم مقایسه خواهد کرد. همین اتفاق هم می‌افتد یعنی وقتی ایشان مسلمان شده به ایران می‌آید، برای مخاطب حتی غیرایرانی بسیار جالب خواهد بود که فردی در مواجهه با دو تفکر و دو دیدگاه اعتقادی، چه مؤلفه‌هایی باعث شده تا اسلام را بپذیرد. با اینکه به‌شکل سنتی و خانوادگی بودایی بوده. نکته بعدی در واقع آشنایی با ایران ده‌چهل و پنجاه است. آن سب‌هایی که نهضت حضرت امام(ره) در حال شکل‌گیری است و به خرداد ۱۳۴۴ می‌رسد. همان سالی که محمد، فرزند دوم خانم بابایی به دنیا می‌آید و ایشان در فضاهای حمایت از انقلابیون و مبارزان، تحت زعامت و مدیریت مرحوم اسدالله بابایی همسرزانش، به‌شکل خیلی جانانه و جدی، همچون یک مبارز انقلابی پای انقلاب می‌آید، حتی صحنه‌هایی از خلق می‌کند. این واقعاً بسیار جالب است که یک زن ژاپنی که خوانند سه بچه به او داده، در خیابان نیروی هوایی شاهد درگیری نیروهای گارد شاهنشاهی با همفاران نیروی هوایی می‌شود و کوکتل مولوتف تهیه می‌کند. این قصه‌ها قطعاً در



■ **شما در نگارش این اثر به بیان خاطرات خود خانم بابایی اکتفا کردید یا از طرق دیگری مانند راواین دیگر سعی کردید روایت صحیح و کامل را مطرح کنید؟**

خانم بابایی در زمان روایت نزدیک به هشتاد سال سن داشت و از آن ماجراها زمان زیادی گذشته بود. طبق سنت‌های پژوهش در تاریخ شفاهی -که بنده بسیار عمیق به آن اعتقاد دارم- باید روایت‌های پیرامونی را برای تکمیل و تصحیح روایت متنی اصلی شنید. من در اینجا تأکید می‌کنم و لازم به ذکر می‌دانم که هنر اصلی این پژوهش و جمع‌آوری از دوست عزیزم، محقق و مترجم توانا آقای مسعود امیرخانی انجام دادند. ایشان نه‌تنها با خانم بابایی بلکه با اهالی مسجد، محله، هم‌زمان میباسال محمد بابایی (فرزند شهید خانم بابایی)، دوستان مسجدی آقای اسدالله بابایی، خانواده و نزدیکان آقای بابایی مفصل مصاحبه کردند و حتی آقای سلمان بابایی و دوستان دوران کودکی خانم کونیکو یامامورا (از این جهت اسم ژاپنی ایشان را می‌گویم که در کودکی سبا بابایی نبودند) ارتباط گسری کردند و این پژوهش‌ها انجام شد. از این جهت می‌توان گفت این کتاب درواقع دربرگیرنده و مستحکم بر روایت‌های افراد بسیاری زیادی است که این از جهتی کار را مستحکم می‌کند. اما در مقام نگارش و تدوین یک چالش‌های ذهنی را به‌دنبال دارد که خداوند کمک کرد و یک انسجام خوبی پیدا کرد که متن از یکدستی بیرون نیامد و روایت ساده و لحن شیرین راوی هم دستخوش این روایت‌های متعدد نشد. در واقع شنیدن روایت‌های مختلف مناظر تازه‌ای را باز کرد که خانم بابایی هم خیر نداشت. من به خاطر دارم که وقتی با آقای سلمان بابایی در کولالا میور مازو مصاحبه کردم، ایشان مطالبی از پدرشان به یاد داشت که من اینها را برای خانم بابایی گفتم یادش آمد و دوباره از این کتاب بابایی گفته شد و در کتاب هم خیلی از قسمت‌ها از زبان خانم بابایی گفته شده است. این را هم می‌خواهم بگویم که روایت پیرامونی، یک ضرورت در کارهای تاریخی است که سوزهای



این چنینی دارند. ■ **با نگاه اول به‌نظرمی‌رسد خانمی که از جنگ جهانی جان سالم به‌در برده و به ایران آمده و قبل از انقلاب فعالیت‌های انقلابی می‌کرده و بعد از آن نیز همچنان به فعالیت‌های خود ادامه داده است، زندگی بسیار سخت و پرتنش را پشت سر گذاشته باشد. با توجه به اینکه شما از نزدیک با ایشان آشنا هستید مهم‌ترین عناصر پایداری و استحکام فکری و شخصیت ایشان را چه چیزی می‌دانید؟**

من اعتقاد دارم که این چیزهایی که بر خانم بابایی گذشته، نه همه آنها بلکه یکی از این اتفاقات کافی بود که هر فرد دیگری را تسلیم این طوفان شکننده کند. برای این اتفاق کافی یکی از این حوادث کافی بود. اما خانم بابایی مجموعه حوادث را دیده و پشت‌سر گذاشته و مثل یک یکه، محکم و استوار در مواجِه با این تندباد حادثه‌ها سرفرازانه ایستاده است.

نکته اصلی و زیربنایی‌ای که عامل این استحکام شخصیتی است، تاسی به آموزه‌های دینی اسلام است. یعنی ما می‌بینیم که ایشان در بسیاری از مواقع به آیاتی از قرآن استناد می‌کند و آن آیه دستش را می‌گیرد و مثل یک آب خنک، التهاب و حرارت و سختی یک حادثه برایش هموار بلکه لذت بخش می‌شود. مثل مواجِه با ساواکی‌ها و مأموران در ایام پیش از انقلاب که برایش این سؤال است که انقلابیون برای احیای دین خدا و احیای آیات الهی قیام کردند، چرا باید اینگونه مورد تهاجم قرار بگیرند و می‌بینید در مقابل مأموران‌تی که به خانه ایشان هجوم بردند چطور سینه ستبر می‌کند و می‌ایستد. وقتی نگاه دقیق و موشکافانه می‌کنیم می‌بینیم که برگرفته از تفکر ایشان است یا مثلاً تحمل خبر شهادت فرزندش محمد را که بسیار زیا می‌گوید: وقتی من خبر شهادت را شنیدم مثل مادران شهید ایرانی سینه زدم و آرام شدم. اینها شعار نیست، بلکه اتفاقاتی است که افتاده و در واقع از زبان بسیاری از افراد به تواتر هم گفته شده است. پس عامل اصلی و انگیزشی ایشان مسائل اعتقادی است. اما نکته بسیار زیبا این است که اعتقادات از مجرای بیان، کلام، اخلاق و منش و رفتار آقای بابایی، همسر بزرگوارشان جاری شده است و این شخصیت ساخته شده و چیزی که برای خواننده کتاب می‌تواند بسیار قابل توجه باشد اینکه این شخصیت در سایه مرحوم اسدالله بابایی شکل گرفته است. درست است که آشنایی آنها با یک عشق خاکی و مجازی در کلاس زبان انگلیسی آغاز می‌شود، اما این عشق یک عشق الهی می‌شود که در برخی گفت‌وگوهایشان بسیار خوب بیان شده است.

■ **به‌نظرمی‌رسد به‌طور هوشمندانه‌ای در بخش‌هایی از کتاب (مانند جایی که خانم بابایی با مأموران شاه بحث می‌کند) تلاش شده تا وضعیت نیروهای امریکایی و سلطه امریکا بر ژاپن را با وضعیتی که امریکایی‌ها در ایران قبل از انقلاب داشتند، مقایسه شود. آیا این تحلیل درست است؟ اگر آری**



عکس شهسروی آذین

در یازدهم به بتواند در وهله اول، زیبایی‌های پذیرش اسلام را برای یک غیرمسلمان بازگو کرده باشد. به نظر من این بعد در کتاب خوب درآمده است. نکته دوم در واقع نمایشی از منش و رفتار آدم‌هاست که به غیر از زبان، می‌خواهند دین را به دیگران بیاموزند و یاد بدهند. به استناد آیه «کُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ الْمَسْئِئَةِ» یعنی با غیرزبان مردم را به مسیر حق دعوت کنیم. به‌نظرم این بخش هم خیلی خوب درآمده و بازخوردش را در فضاهای مختلف دیدم که مرحوم اسدالله بابایی را بسیار تحسین کردند. این مدل زیستن و سلوک شخصی و خانگی خودش با خانم یامامورا چقدر قشنگ بوده. مثلاً انتخاب اسم سبا که برگرفته از آیات قرآن است و انتخاب اسم بلقیس که باز در قصه قرآن است. این‌که اینها از ابتدای زندگی تا پایان زندگی به یکدیگر آقا و خانم می‌گفتند. در پس این کلمه آقا و خانم چه اعتقاد عمیق و ریشه‌داری وجود دارد؟ واقعاً باید این کتاب را باید خواند. این بازخورد برای من، مقداری غیرمنتظره بود که برای بسیاری از خوانندگان کتاب، شخصیت آقای بابایی پررنگ‌تر از شخصیت راوی کتاب جلوه می‌کند و این هم بالاخره لطف الهی بود که کسی برای خدا کار کند ولو این‌که وقتی نباشد و سال‌های سال هم بگذرد، بالاخره حدیث این صداقت و اخلاص او، مثل یک دانه‌ای که در زمین رفته بالا می‌آید، بارور می‌شود و ثمره می‌دهد.

■ **ایا این کتاب ترجمه هم شده است؟**

بله این کتاب به مدل‌های مختلف به چند زبان ترکی استانبولی، ژاپنی، اردو، فرانسه و انگلیسی ترجمه شده است. اینها مواردی است که بنده اطلاع دارم و به حسب شنیده‌ها به زبان‌های دیگری هم در دست ترجمه است و قطعاً این سوزِ یک سوزِ بین‌المللی بوده و جای خود را پیدا خواهد کرد.

■ **اینکه ما نام دو نفر را روی کتاب می‌بینیم به چه معناست؟ بنده و آقای مسعود امیرخانی سال‌هاست که باهم کار می‌کنیم و ما یک تقسیم‌کاری بین خودمان انجام دادیم. طبیعتاً کارهای اینچنینی که دایره گسترده‌ای از تحقیق، پژوهش، مصاحبه، تدوین و نگارش را دارد، نیازمند به یک تیم است و این تیم در اینجا در قالب دو نفر شکل گرفته است. جرقه کار و استارت کار با مصاحبه‌ها و تحقیقات خیلی خوب توسط آقای امیرخانی انجام گرفته شد و با همفکری یکدیگر بر مدل تدوین و نگارش به یک جمع‌بندی‌هایی رسیدیم و در واقع کار را به پایان رساندیم. یک ویژگی خوب دیگری که در آقای امیرخانی وجود دارد این است که ایشان مترجم زبان انگلیسی هستند و متن با نگاه ترجمه، به زبان ساده و روان که همان زبان راوی است، نوشته شده. آنچه که در مقدمه کتاب هم به ولی طبیعتاً هرکاری را باهم جلو بریدیم.**

■ **در حال حاضر کتاب به چاپ چندم رسیده است؟**

کتاب قبل از پویش کتابخوانی تا چاپ سیزدهم رسیده بود. بعد از پویش کتابخوانی به تلاش مجدانه دوستان انتشارات سوره مهر و همکاری مجمع ناشران انقلاب اسلامی و دوستان دیگر، شنیدم این کتاب به چاپ هجدهم هم رسیده است. همه اینها در کنار خبر تقریظ حضرت آقا، قطعاً تأثیرات اجتماعی برای علاقه‌مندان خواهد داشت. اهمیت تقریظ حضرت آقا در این است که ایشان پیش از دوران ریاست جمهوری‌شان از آقای بابایی و خانم بابایی شناخت داشته و از اتفاقات این خانواده خبر داشتند.

■ **پیش‌بینی این استقبال را داشتید؟ پیش‌بینی درباره آینده کتاب؟**

من فکر می‌کنم ما وظیفه شرعی و اخلاقی خودمان که همان ادا دین به این بزرگ‌بانگ‌هاست را به لطف خدا انجام دادیم و بقیه‌کار را به خدا می‌سپاریم. تلاش ما این بوده که این عزیز را بشناسانیم. ایشان برای خود بنده جایگاه مادری دارد. سال گذشته که بنده در بستر بیماری بودم و عمل شدم و شیمی درمانی کردم و امید به آینده هم شاید تا حدی برایم نبود، ایشان مثل یک مادر در تماس بود. چندین بار در حین احوالپرسی پشت تلفن گریه کرد و من احساس کردم (البته در گفتار خودشان هم بود) که من را مثل محمد خودش می‌بیند، اگرچه بنده، جایگاه آن عزیز و شهید را ندارم. اما این احساس، یک احساس متقابلی بین بنده و خانم بابایی بوده و هست و با ایشان همیشه به‌عنوان مادر ارتباط داشتم. شاید این ارتباط مستمر و هفتگی ما که طی این هشت سال گذشته بوده، شناخت بسیار عمیقی از لایه‌های تودرتوی فکری ایشان به من داده تا بتوانیم بیشتر و فراتر از حادثه‌ها به منش‌ها و اخلاق‌های ایشان بپردازیم که در این امیدوارم اینچنین باشد.

سینمایی بخصوص دفاع مقدس سؤال کنید، خانم بابایی را می‌شناسند و شاید تجربه حضور در مراسم هیروشیما را حداقل یک بار با خانم بابایی داشته‌اند. این ارتباط یک‌طرفه نبوده و به معنای واقعی کلمه یک پل ارتباطی دوطرفه بوده که پای مقایسه‌ها دقیقاً هوشمندانه، آگاهانه و با حساب اتفاق افتاده است. امریکا یک دشمن مشترک برای ژاپن و ایران بوده. اینکه آنجا چه اتفاقی را رقم می‌زند و چطور ذائقه تلخ و سوخته ژاپنی‌ها را با تزویر تغییر می‌دهد، به نحوی که بسیاری از ژاپنی‌ها مقصر پایان جنگ جهانی دوم را امپراطور خودشان می‌دانند، نه امریکا و رئیس‌جمهور وقتش که دستور بمباران اتمی را داد، نکته مهمی است. این اتفاق تلخ است و این نگاه کاملاً تحریف شده وجود دارد اما وقتی به ایران می‌آید، می‌بینید چقدر روشن و صریح از دفاع، به‌عنوان دفاع مقدس یاد می‌شود. خانم بابایی رسیده است. شاید در مراسم سالگرد بمباران حلبچه عراق هم

ضرورت تبیین این مسائل چیست؟

در خصوص انعکاس وضعیت نیروهای امریکایی و سلطه‌شان بر ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم و حضور امریکایی‌ها در ایران قبل از انقلاب و مقایسه این دو، باید گفت که این مقایسه‌ها دقیقاً هوشمندانه، آگاهانه و با حساب اتفاق افتاده است. امریکا یک دشمن مشترک برای ژاپن و ایران بوده. اینکه آنجا چه اتفاقی را رقم می‌زند و چطور ذائقه تلخ و سوخته ژاپنی‌ها را با تزویر تغییر می‌دهد، به نحوی که بسیاری از ژاپنی‌ها مقصر پایان جنگ جهانی دوم را امپراطور خودشان می‌دانند، نه امریکا و رئیس‌جمهور وقتش که دستور بمباران اتمی را داد، نکته مهمی است. این اتفاق تلخ است و این نگاه کاملاً تحریف شده وجود دارد اما وقتی به ایران می‌آید، می‌بینید چقدر روشن و صریح از دفاع، به‌عنوان دفاع مقدس یاد می‌شود. خانم بابایی رسیده است. شاید در مراسم سالگرد بمباران حلبچه عراق هم



در خصوص انعکاس وضعیت نیروهای امریکایی و سلطه‌شان بر ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم و حضور امریکایی‌ها در ایران قبل از انقلاب و مقایسه این دو، باید گفت که این مقایسه‌ها دقیقاً هوشمندانه، آگاهانه و با حساب اتفاق افتاده، امریکا یک دشمن مشترک برای ژاپن و ایران بوده است.

این گروه‌ها توانستند نقش آفرینی کنند. البته من نمی‌خواهم این قصه را تنها به نام خانم بابایی تمام کنم. حقیقت این است که بسیاری از دوستان ما بخصوص در مجموعه انجمن حمایت از جانبازان شیمیایی و موزه صلح تهران، خیلی از عزیزان و استادان ما در آنجا هستند که زمینه‌های ارتباط را بسیار خوب، مرتب، منسجم، همه‌جانبه و فراگیر ایجاد کرده‌اند.

در این منظومه نقش خانم بابایی به‌عنوان یک سفیر تمام‌عیار فرهنگی واقعاً غیر قابل‌انکار بوده است. من این مثال را در حوزه ارتباطی ایران و ژاپن که می‌شود گفت خاستگاه تولد و تکامل خانم بابایی بوده است مثال زدم؛ اما قطعاً و حتماً این ارتباط‌های فرهنگی با وجود شخصیت و سوزِ بسیار انسانی و جذابی که شخصیت خانم بابایی دارند و اتفاقاتی که برایشان افتاده است به این دو کشور ختم نمی‌شود و مطمئن هستم که کشورهای دیگر همان‌طور که از حوزه‌های استقبال کردند و خودشان برای ترجمه کتاب پیشقدم شدند، حتماً در موضوعات دیگر هم می‌توانند از این شخصی که اگرچه در بستر بیماری است و دعا می‌کنیم که ان‌شاءالله خداوند به ایشان سلامتی را برگرداند و دامن پرمهرشان مورد پوشش و حمایت همه بچه‌های فرهنگی تمام عیار است. نه طی مدت کوتاهی بلکه طی قریب به سی‌سال توانسته سربل ارتباط بین ایران و ژاپن باشد. این ارتباط در موضوع آسیب‌دیدگان هیروشیما و بازماندگان بمباران شیمیایی در سال‌های دفاع مقدس بوده اما کم‌کم هرچه زمان جلو رفته است نقش بسیار تأثیرگذار و محوری خانم بابایی در این ارتباط و ایجاد پل ارتباطی به قدری زیبا، پررنگ و جذاب بوده که طیف وسیعی فراتر از بازماندگان در این دو کشور توانستند باهم ارتباط بگیرند که یکی از طیف‌های تأثیرگذار، طیف هنرمندان و سینماگران بودند. شما اگر از بسیاری از هنرمندان انقلابی و متعهد در حوزه فیلم‌های